

مجوز نشر این فیلمنامه در سال ۱۳۸۸ از طرف وزارت ارشاد در تهران صادر شده است. همه حقوق مادی و معنوی این اثر برای نویسنده آن ترانه جوانبخت محفوظ است. هرگونه استفاده کتبی یا غیر کتبی از این فیلمنامه به صورت چاپ و نشر و یا اجرا در سینما بدون اجازه کتبی از نویسنده این اثر ممنوع است.

اتاق آخر

راهروی باریک. روز. داخلی

دو زن جوان در راهرو ایستاده‌اند. زن اول دست‌اش را جلو می‌آورد و دست زن دوم را می‌گیرد.

زن اول [لبخند زنان] از شش اتاق رد می‌شویم. این اتاق‌ها را خیلی‌ها قبل از تو تجربه کردند. اتاق هفتم را خودت باید کشف کنی. وقتی در هر اتاق را باز کردم، فقط سرت را خم کن و نگاهی به داخل بینداز. وارد اتاق‌ها نباید بشویم. در اتاق‌ها که باز شد، نباید حرفی بین‌مان رد و بدل شود و جمله‌ای که به من گفتی: "می‌بینم پس هستم،" یادت نرود. این سه شرط ماست.

از راهروی باریکی که با نور لرزان چند چراغ کوچک روشن شده، رد می‌شوند. زن دوم چهره‌ای مضطرب دارد. به اتاقی می‌رسند که درش بسته است.

زن اول این‌هم اتاق اول!

زن اول در اتاق را باز می‌کند.

باد شدیدی به بیرون از اتاق می‌وزد. زن دوم سرش را خم می‌کند و به داخل اتاق نگاه می‌کند.

خیابانی در واتیکان. روز. خارجی

در داخل اتاق یک خیابان پهن به چشم می‌خورد که جمعیت زیادی در دو طرف پیاده‌رو به نظاره ایستاده‌اند. چهار سرباز نشسته بر اسب‌های آراسته یورتمه می‌آیند و از پشت سرشان سربازان با حرکات منظم و فشرده رژه می‌روند. زنی کنار خیابان است که به سربازان خیره نگاه می‌کند. حالت چشم‌ها و بینی و خطوط گونه‌ها شبیه زن دوم است. خودش است که در واتیکان به رژه‌ی سربازان نگاه می‌کند. سرش را به سمت کلیسایی که آن طرف خیابان است برگرداند. کلیسای سنت پی‌یر رم با نمای خیرمکننده و ستون‌های بلند است. هوا سرد است و باد می‌وزد. زن دوم به سمت کلیسای سنت پی‌یر می‌رود و وارد آن می‌شود. نگاه‌اش را به سقف کلیسا می‌دوزد. نقاشی‌های زیبایی از میک‌آنژ در کلیسا

خودنمایی می‌کند. محو تماشاایشان می‌شود. یکهو صدای بسته شدن در اتاق زن دوم را به خود می‌آورد.

راهرو. ادامه

زن اول و زن دوم در راهرو جلوی در اتاق اول که بسته است ایستاده اند.

زن اول این اولین هدیه‌ی من برای تو بود.

راهرو را ادامه می‌دهند. به اتاق دیگری می‌رسند که درش بسته است.

زن اول این اتاقی ست که هنوز پستی و بیشرفی در آن شکل نگرفته.

زن اول در اتاق را باز می‌کند و زن دوم به داخل اتاق نگاه می‌کند.

حیاط یک مدرسه. روز. خارجی

صدای بچه‌های مدرسه که در حیاط ازدحام کرده اند، به گوش می‌رسد. مسابقه‌ی والیبال در حال انجام است و صدای تشویق بچه‌ها حیاط را پر کرده. توپ دست یکی از دخترهاست. زن دوم خودش را شبیه دختری می‌بیند که در گوشه‌ی زمین منتظر صدای سوت معلم ورزش است. تا معلم سوت می‌زند دختر توپ را با دست چپ‌اش به هوا می‌برد و با میچ دست راست‌اش محکم زیر آن می‌زند. توپ به هوا می‌رود و صدای بچه‌ها که تیم کلاس‌اش را برای بردن در بازی تشویق می‌کنند، به گوش می‌رسد. توپ سریع به زمین برمی‌گردد و قبل از برخورد به زمین بین بچه‌ها رد و بدل می‌شود. دختر که در ردیف عقب جا گرفته، پاس آخر را به هم‌کلاسی‌اش می‌دهد و او به هوا بلند شده از بالای تور با یک ضربه‌ی محکم توپ را به زمین تیم مقابل می‌زند. صدای تشویق بچه‌ها بلند می‌شود. در هیاهوی بچه‌ها در اتاق محکم به هم می‌خورد.

راهرو. ادامه

زن اول و زن دوم در راهرو جلوی در اتاق دوم که بسته است ایستاده اند.

زن اول این دفعه تو را به قرن ها پیش می برم وقتی نقشه ایران هنوز به شکل این گربه کوچک نشده بود.

راهرو را ادامه می دهند. به اتاق سوم که می رسند زن دوم نفس اش را در سینه حبس می کند و زن اول فوراً در اتاق را باز می کند.

سالن قصری بزرگ. روز. داخلی

زن جوانی مشغول تاس انداختن با مردی ست. وقتی تاس را می اندازد، صدای ناله‌ی تأسفبار مرد بلند می شود. صدای مهمهمی حضار شنیده می شود.

حضار پاریزاتیس انتقام کورش را خواهد گرفت.

زن دوم که در بین حضار است به پاریزاتیس که به او شباهت دارد نگاه می کند. پاریزاتیس با گوشه‌ی چشم به جلاد که به طرف اش آمده اشاره می کند و او به سمت مزاپات که در قتل کورش پسر پاریزاتیس دست داشت و در گوشه‌ی تالار دست و پا بسته است، می رود. صورت مزاپات زخمی و پیراهن اش نیمه‌پاره است و نشانه‌های شکنجه بر او دیده می شود. وقتی جلاد چاقویی را که در دست دارد بالا می برد، نگاه زن دوم و همه‌ی ناظران به برق چاقو خیره می شود. جلاد کارش را شروع می کند. صدای ضجه‌های مزاپات تالار را پر کرده می کند، اما پاریزاتیس با رضایت خاطر به صحنه‌ی خونین زجر کشیدن مزاپات خیره شده. سلاخی پوست کردن مزاپات ادامه دارد. این صحنه به قدری منقلب کننده و تهوع آور است که حضار و پاریزاتیس نمی توانند به نگاه کردن ادامه دهند و سرشان را برمی گردانند. در اتاق بسته می شود.

راهرو. ادامه

زن اول و زن دوم در راهرو جلوی در اتاق سوم که بسته است ایستاده اند.

زن اول می بینی که تحمل دیدن آنچه خواستی آسان هم نیست. نوبت اتاق چهارم است.

دوباره راه می افتند. به اتاق چهارم که درش بسته است می رسند. زن اول در اتاق را باز می کند، زن دوم به داخل اتاق نگاه می کند.

خیابانی پهن. شب. خارجی

زنی در تاریکی شب، منتظر کنار پیادهروی خیابانی ایستاده بود. ماشین‌ها در چهارراه پشت چراغ قرمز هستند. وقتی چراغ سبز می شود، به حرکت می افتند. ماشینی جلوی زن ترمز می کند. مردی که داخل ماشین است، شیشه‌ی پنجره‌ی در سمت راست را پایین می کشد.

مرد سوار شو!

زن ایرج! من فقط پول‌ام را می‌خواهم.

مرد حرف زیادی نزن، سوار شو!

زن به عقب می رود و صورت‌اش را برمی گرداند. نور چراغ کنار خیابان روی صورت‌اش می افتد و زن دوم صورت آن زن را می ببیند. آن زن خودش است! به طرف پیاده‌رو که می رود، مرد از ماشین به سرعت بیرون می پرد.

مرد روسپی بدبخت! اگر من نبودم که تو حالا زنده نبودی.

مرد به طرف زن هجوم می آورد و سیلی محکمی به بناگوش‌اش می زند. زن جیغ می زند و از رهگذران کمک می خواهد.

زن [نالاه کنان] کمک! کمک کنید.

مرد با دست ضربه ای به سر زن می زند. زن روی زمین می افتد. صدای بسته شدن در اتاق به گوش می رسد.

راهرو. ادامه

زن اول و زن دوم در راهرو جلوی در اتاق چهارم که بسته است ایستاده اند.
زن اول می‌بینی حال و روز خودت را؟
 زن اول و دوم راهرو را ادامه می‌دهند و به اتاق پنجم که درش بسته است می‌رسند.

زن دوم از این به بعد خودم درها را باز می‌کنم.

زن اول باشه.

زن دوم در اتاق را باز می‌کند.

کوچه ای باریک. شب. خارجی

زنی سرگردان در کوچه زیر لب با خودش نجوا می‌کند:
زن بچه ام الآن کجاست؟ آیا کسی پیدایش کرده یا هنوز در گوشه ی پیاده روست؟
 نکند گربه ها کیسه را باز کنند؟ چه کاری کردم. آخر، راه دیگری نداشتم.
 زن با شروع به گریستن می‌کند. سرش را که بالا می‌گیرد، زن دوم صورت آن
 زن را می‌بیند. باز هم خودش است! زن دوم در اتاق را می‌بندد.

راهرو. ادامه

زن اول و زن دوم در راهرو جلوی در اتاق پنجم که بسته است ایستاده اند.
زن اول چرا در را به این سرعت بست؟ من می‌خواستم ادامه‌ی ماجرای این زن را
 ببینی.

زن دوم آن زن صورت‌اش را که بالا گرفت، دیدم که من هستم! در را بستم، چون
 نخواستم بیش از این از دیدن این صحنه رنج بکشم.
 آنها راهرو را ادامه می‌دهند. به اتاق ششم می‌رسند.

زن اول بعد از این اتاق، نوبت اتاق هفتم است. کجای این راهرو باید دنبالش بگردم؟

زن دوم وقتی در این اتاق را بست، دیگر من با تو نخواهم بود. تو خودت باید اتاق هفتم را پیدا کنی.

زن دوم مثل دفعه‌های قبل نفس‌اش را در سینه حبس می‌کند و در اتاق را باز می‌کند.

اتاقی نیمه تاریک. شب. داخلی

زنی چاقویی خونین به دست جنازه‌ی مردی را از روی خود به یک طرف می‌کشد. جنازه به زمین می‌افتد. صورت زن از ترس سفید شده.

زن [خطاب به جنازه] پست فطرت! می‌خواستی به من تجاوز کنی؟ خوب به خدمات رسیدم، و گرنه مثل یک حیوان کثیف کار خودت را کرده بودی!
زن صورت‌اش را بالا می‌آورد و مستقیم به زن دوم خیره می‌شود. صدایش می‌کند.

زن [خطاب به زن دوم] مهناز!

زن دوم که منقلب شده در را به سرعت می‌بندد. چشمانش را می‌بندد. می‌لرزد. چند لحظه‌ای در همان حال است. چشمان‌ام را که باز می‌کند، خودش را در اتاقی می‌یابد.

اتاقی کوچک. روز. داخلی

زن دوم که اسمش مهناز است با برادرش مهران در اتاقی روی دو صندلی نشسته اند. چند کاغذ حاوی نوشته و تعدادی کتاب روی میز است.

مهناز مهران، دوست من همون طور که گفته بود ناپدید شده و اتهام گذاشته بود. من اون شش اتاق رو در سکوت طی کرده بودم، اما اتاق هفتم خودم بودم. دیدم بهتره این خواب رو به تو که برادرم هستی تعریف کنم.

مهران مهناز، اتاق هشتم رو به زودی می بینی.

مهناز چطور؟

مهران ما یه ماموریت در پیش داریم.

مهناز چه ماموریتی؟

مهران از طرف دانشکده است.

مهناز بازم بررسی داخلی؟

مهران آره. خودت می دونی که خیلی مهمه. بیمار یه مرد ۳۰ ساله است. درد

معه داره. ممکنه توی معده اش زخم داشته باشه.

مهناز کی کار رو شروع می کنیم؟

مهران هفته آینده.

هفته بعد. اتاق ارتباط. روز. داخلی

مرد جوانی روبروی کامپیوتری نشسته و در حال چت کردن با یک نفر است.

مکت می کند و کلمه های روی مونیتر را می خواند.

مهران چند روز دیگه باید اینجا بمونیم؟

سیاوش یه هفته.

مهران این کلمات را تایپ می کند.

مهران مهناز خسته شده. همیشه برگرده؟

این جواب در مونیتر ظاهر می شود.

سیاوش نه. بهتره با خودت هفته دیگه برگرده اینجا.

مرد به چت کردن با دیگری ادامه می دهد.

مهران یه مورد یادم رفته.

سیاوش چی؟

مهران دفعه قبل گفتی ما چندمین بازرس ها هستیم؟

سیاوش هزار و بیست و پنجمی.

مهران یعنی این همه آدم قبل از ما این مسیر رو رفتند و به نتیجه نرسیدند؟

سیاوش اونا تا حدی موفق شدند.

مهران موفقیتشون دلخواهت نبود؟

سیاوش نه صد در صد.

مرد شروع به تایپ کردن می کند.

مهران من دیگه باید برم. مهناز منتظرمه.

این جواب روی مونیتر از طرف فرد دیگر ظاهر می شود.

سیاوش باشه. موفق باشید.

مرد از جایش بلند می شود. یک دسته کلید از جیبش بیرون می آورد و از اتاق

بیرون می رود.

راهرو. روز. داخلی

مرد در اتاق را می بندد. روی در کلمات اتاق ارتباط به چشم می خورد. یک دسته

کلید از جیب شلوارش درمی آورد و در را قفل می کند. صدای زنی به گوش می

رسد.

مهناز بالاخره سیاوش چی گفت؟

مرد سرش را به عقب برمی گرداند. زنی جوان به طرفش می آید.

مهناز چی گفت؟

مهران گفت باید هر دو مون یه هفته دیگه صبر کنیم.

مهناز بهش گفتم من خسته شدم؟

مهران آره ولی گفت باید صبر کنیم.

مهناز باید برم بازرسی معده.

مهران من کارم تموم شده.

مهناز روده رو بررسی کردی؟

مهران کامل دیدم. مشکلی نداره. واسه دیدن معده منم باهات پیام؟

مهناز هضم غذاش تموم شده. بریم که زودتر باید کارم رو تموم کنم.
 مهران و مهناز به انتهای راهرو می روند و از پله های سمت راست پایین می
 روند.

سالنی بزرگ. روز. داخلی

روی کف سالن دیوارها و سقف موکت قرمز رنگی -که دیواره معده مریض یعنی
 بهروز است- پهن شده. آدم ها - که همان مولکول های مواد غذایی هستند - رفت
 و آمد می کنند. مهران و مهناز در سالن قدم می زنند و به موکت ها نگاه می کنند.
 مهران نگاهش را به موکتی که زیر پایش روی زمین است می اندازد. در حین قدم
 زدن چشمش به سوراخ بزرگی در موکت می افتد.

مهران مهناز!

مهناز چیه؟

مهران این موکت رو ببین.

مهناز سوراخ شده.

مهران آره. پیداش کردیم.

مردی پشت میزی ایستاده و به آنها نگاه می کند.

مهناز [خطاب به مرد] اینجاى موکت کی سوراخ شده؟

مرد سه روز پیش.

مهران فقط سه روزه؟

مرد بله.

مهناز [خطاب به مهران] پس این نیست.

مهران نه. ولی به هر حال همین جای موکت رو هم باید درست کنیم.

مهناز پرزهاش رفته.

مهران انگار اسید روش پاشیده باشن.

مهناز [خطاب به مرد] چیزی روش ریخته؟

مرد اسید ریخته.

مهران درستش می کنیم.

مرد کی؟

مهران فردا.

مرد باشه. چه ساعتی؟

مهران فردا ساعت ده صبح.

مرد فردا منتظرتون خواهم بود.

مهران [خطاب به مهناز] بریم.

مهران و مهناز به راهشان ادامه می دهند و از سالن خارج می شوند.

سالن پذیرایی یک خانه. روز. داخلی

دو مرد کنار هم روی دو صندلی نشسته اند و چای می خورند.

احمد بهروز! حالت بهتر شده؟

بهروز کمی بهترم.

احمد چه خوب شد اون دو نفر رو فرستادند سراغت.

بهروز آره احمد ولی مشکل فقط توی معده ام نبود. دو روز بعد مهران دوباره با

سیاوش تماس گرفت.

اتاق ارتباط. شب. داخلی

مهران روی کامپیوتر نشسته و با سیاوش چت می کند. مکث می کند و کلمه

های روی مونیتر را می خواند.

مهران پریروز رفتیم توی معده اش. اسید سوراخش کرده بود. درستش کردیم.

سیاوش میگه هنوز درد داره.

مهران این کلمات را تایپ می کند.

مهران پس دردش از معده نبوده. اگر هم درد معده داشته درد دوم بیشتر بوده.

این جواب در مونیتر ظاهر می شود.

سیاوش هر چه زودتر عامل درد دوم رو پیدا کنین.

مهران به چت کردن با سیاوش ادامه می دهد.

مهران ما فقط پنج روز دیگه وقت داریم؟

سیاوش درسته.

مهران بعدش؟

سیاوش بعدش باید برگردین گزارش کامل رو کتا بدین به رییس.

مهران امشب دیره. فردا بعد از ظهر گزارش روده و معده رو می نویسم.

سیاوش موفق باشی. فعلا خداحافظ.

مهران تا فردا.

سیاوش تا فردا.

مهران روی صندلی اش جا به جا می شود. دستی به پیشانی اش می کشد و از

اتاق بیرون می رود.

سالن یک سینما. روز. داخلی

تماشاگران مشغول دیدن فیلم در سالن سینما هستند. در فیلم عده ای در صندلی های

یک آمفی تئاتر نشسته اند و یک زن و مرد وارد آمفی تئاتر می شوند و جلوی

آمفی تئاتر روبروی حضار می ایستند.

دکتر نظامی [با اشاره دست به زن] امروز سخنران دانشکده خانوم دکتر سهیلا

قیاسی هستند. ایشون درباره بررسی بیماری ها به وسیله پزشکان نانوتکنولوژی

تحقیق کرده اند.

دکتر نظامی بفرمایید خانوم دکتر.

دکتر قیاسی کنار دکتر نظامی می ایستد.

دکتر قیاسی با تشکر از آقای دکتر نظامی که امکان این سخنرانی رو برای من

فراهم کردند.

در فیلم دکتر نظامی روی یکی از صندلی های ردیف اول در آمفی تئاتر می نشیند. در سالن سینما دو مرد با هم حرف می زنند و صدای دکتر قیاسی از فیلم شنیده می شود.

مرد اول درباره پزشکان نانوتکنولوژی تا به حال چند تا مقاله توی مجله دانشکده چاپ شده؟

مرد دوم فکر کنم فقط دو تا.

دکتر قیاسی پزشکان نانوتکنولوژی ردياب هايي هستند که در پزشکی کاربرد دارن. این ردياب ها از طريق جريان خون بیمار به بخشي از بدن بیمار که دچار نقص هست ميرن و اون رو ترميم می کنن.

مرد اول به پرده سینما نگاه می کند. مرد دوم به صورت مرد اول نگاه می کند و به پرده سینما خیره می شود.

دکتر قیاسی من روی ردياب های سرطان در مری کار کرده ام. ده سال از بررسی اولین ردياب برای این نوع سرطان می گذره اما چون هنوز کارکرد اون در مری در حد مطلوب نیست تحقیقات در این زمینه ادامه داره.

سالن پذیرایی یک خانه. روز. داخلی

بهروز لیوان چای اش را روی میز می گذارد و به چای خوردن احمد نگاه می کند.

بهروز فردای اون شب مهناز مشکل مری من رو پیدا کرد و شب همراه مهران به سیاوش گزارش داد.

اتاق ارتباط. شب. داخلی

مهران و مهناز روی دو صندلی روبروی کامپیوتر نشسته اند. مهران با سیاوش چت می کند.

مهران مری مریض رو دیدیم.

سیاوش خب؟

مهران سرطان داره.

سیاوش [با ناراحتی] سرطان؟

مهران آره. مهناز دقیقا بررسی اش کرد.

سیاوش مهناز الآن اونجا توی اتاقه؟

مهران آره.

سیاوش بگو بهش چت کنه.

مهران [خطاب به مهناز] ازت نتیجه مری رو می خواد.

مهناز صندلی اش را جلوتر می آورد. روی مونیتر این جمله ظاهر می شود.

سیاوش خوش خیمه یا بد خیم؟

مهناز تایپ می کند و می فرستد.

مهناز فکر نکنم متاستاز داده باشه.

سیاوش اندازه اش چقدره؟

مهناز سه سانتی متر در سه سانتی متر.

مهران [خطاب به مهناز] بهتره بقیه گزارش رو بذاریم واسه بعد.

مهناز تایپ می کند و می فرستد.

مهناز گزارش مری رو مفصلا تهیه خواهیم کرد.

این جمله در مونیتر ظاهر می شود.

سیاوش باشه. کار شما دیگه تموم شده می تونین برگردین اینجا.

مهران تایپ می کند.

مهران کاری دیگه با من نداری؟

سیاوش نه.

مهران ما گزارش رو می نویسیم و خودمون رو واسه برگشت آماده می کنیم.

سیاوش من و بقیه گروه منتظرتون هستیم.

مهران فعلا خداحافظ.

سیاوش خداحافظ.

مهران و مهناز از جایشان بلند می شوند و از اتاق خارج می شوند. صدای قفل کردن در اتاق شنیده می شود.

سالن پذیرایی یک خانه. شب. داخلی

زنی جوان که اسمش رویاست روی مبلی نشسته و چای می خورد. مادرش وارد سالن پذیرایی می شود.

رویا چای می خوری مادر؟

مادرش نه مادر. مرسی.

رویا امشب باید نوشتن فیلم نامه ام رو تموم کنم.

مادرش اسمش رو چی گذاشتی؟

رویا اتاق آخر.

مادرش دفعه قبل که برام از فیلم نامه ات تعریف کردی چند صفحه اش مونده بود؟

رویا ده صفحه مونده بود اما دیشب سه صفحه نوشتم.

رویا با لیوان نیمه پر چای در دست از جایش بلند می شود.

مادرش رویا، چای ات رو بخور.

رویا لیوان رو می برم تو اتاق.

مادرش واسه شام صدات می کنم.

رویا از سالن خارج می شود و وارد اتاق کناری می شود.

اتاق رویا. شب. داخلی

رویا پشت میز چوبی اش روی یک صندلی چوبی می نشیند. چند تا از کاغذهایی که روی میز است را ورق می زند. یکی از آنها را جدا می کند و شروع به نوشتن روی آن می کند.

آمفی تئاتر دانشکده پزشکی. روز. داخلی

دکتر قیاسی در حالی که دسته ترانزپرنت هایش را مرتب می کند پروژکتور را خاموش می کند.

دکتر قیاسی سئوالی ندارین؟

یک دانشجوی دختر روی ردياب های با سرعت بالاتر از این کار نکردین؟
دکتر قیاسی ردياب هایی که من روشن تحقیق کردم سریع ترین نوع موجوده.
 حتما در آینده انواع سریع تر رو پیدا خواهند کرد ولی در حال حاضر همین ها رو داریم.

یک دانشجوی پسر اطلاع دارین غیر از دانشکده خودمون و دو دانشگاهی که در فرانس آوردین آیا توی شهر دیگه ای هم این ردياب ها رو مورد استفاده قرار میدن یا نه؟

دکتر قیاسی فعلا تو همین سه شهر از این ردياب ها استفاده شده.

همان دانشجو این ردياب ها مشابه هم دارن؟

دکتر قیاسی ردياب هایی که من استفاده کردم نه ولی ردياب های دیگه ای هم داریم که مشابه دارن. البته از اونا کمتر استفاده میشه چون سرعت عمل کمتری دارن.

حضار سکوت می کنند.

دکتر نظامی از جایش بلند می شود و به طرف دکتر قیاسی می رود.

دکتر نظامی [خطاب به حضار] دیگه سئوالی ندارین؟

سکوت در آمفی تئاتر برقرار است.

دکتر نظامی با تشکر از خانوم دکتر قیاسی که زحمت این سمینار رو کشیدن.

دکتر نظامی و حضار دست می زنند.

خیابانی پهن. شب. خارجی

احمد و دوستش سیروس در پیاده رو راه می روند.

سیروس حال بهروز چگونه؟

احمد و سیروس می ایستند.

احمد خیلی بهتره.

سیروس پس این روش درمانی موثر بوده.

احمد آره. پزشکها گفتند اگه از این روش استفاده نمی کردن احتمال زیاد داشت

که سرطانش متاستاز بده.

سیروس خطر رفع شده؟

احمد آره. غده رو از مری اش در آوردند. پزشکها گفتند دیگه مشکلی نداره.

سیروس [با لبخند] خیالم راحت شد.

دوباره به پیاده روی ادامه می دهند.

احمد یاد دوران دانشگاه بخیر.

سیروس کاشکی اون روزا بود.

احمد یادته سه تایی چقدر با استادها سر نمره چونه می زدیم؟

سیروس آره. یادمه. آخر سر هم هیچ چی به نمره مون اضافه نمی کردن.

البته تو و احمد که نیازی به نمره گرفتن از استادها نداشتین اما من با اون وضعیت

خراب درس نخوندم چرا.

احمد خوبه حالا دیگه کار می کنیم. راستی از کارت راضی هستی؟

سیروس آره. حقوق شرکت بد نیست.

احمد به فکر رسیده یه شرکت باز کنم؟

سیروس جدی؟

احمد آره. اگه تو و بهروز هم بخواین می تونین با من شریک بشین.

سیروس فکر خوبییه. سه تایی اداره اش می کنیم. کار کامپیوتر دیگه؟

احمد آره.

سیروس چقدر باید پول بذاریم؟

احمد سرمایه از من. شما دو تا نظارت پروژه های فروش رو به عهده بگیرین.

سیروس باشه. به بهروز گفتی؟

احمد فعلا نه.

سیروس کی می خوامی بهش بگی؟

احمد ظرف چند روز آینده خبرش می کنم.

سیروس بریم که خانوم شب دیر برم دعوا می کنه.

سیروس و احمد به راهشان ادامه می دهند.

اتاق رویا. ادامه

مادر رویا وارد اتاق می شود. رویا مشغول نوشتن است. مادرش به میز رویا نزدیک می شود. رویا سرش را از روی کاغذ بلند می کند و به مادرش نگاه می کند.

رویا دارم دو صفحه آخر رو می نویسم.

مادرش شام حاضره.

رویا باشه.

مادرش کی میای؟

رویا تا ده دقیقه.

مادرش از اتاق خارج می شود. رویا دوباره نگاهش را به کاغذ می اندازد و شروع به نوشتن می کند.

سالن یک سینما. روز. داخلی

تماشاگران مشغول دیدن فیلم در سالن سینما هستند. در فیلم رویا در حال نوشتن آخر فیلم نامه اش است. یک لحظه از نوشتن دست می کشد. دستی به صورتش می کشد و فکر می کند. بعد دوباره به نوشتن ادامه می دهد.

ماشین سیروس. شب. داخلی

سیروس در حال رانندگی ست و احمد کنارش نشسته.

احمد خانومت تعجب نکنه منو داری با خودت می بری خونه ات؟

سیروس نه. واسه چی تعجب کنه؟

احمد آخه قبلا بهش نگفتی.

سیروس [با لبخند] اون به اخلاق من عادت داره.

احمد یه فیلم تو سینما اومده به اسم اتاق آخر. هفته دیگه چه روزی وقت داری

بریم ببینیم؟

سیروس سه شنبه عصر وقتم آزاده.

احمد نگاهی به در کناری اش می اندازد. در به سمت داخل ماشین فرو رفته.

احمد تصادف کردی؟

سیروس آره. دو هفته پیش یه مینی بوس زد بهم.

احمد خیلی خرج ماشینت میشه؟

سیروس فکر کنم سی تومنی خرج داره. رسیدیم.

سیروس ترمز می کند و ماشین متوقف می شود.

اتاق رویا. ادامه

پسر بچه ای که برادر رویاست وارد اتاق می شود. رویا سرش را از روی نوشته

اش بلند می کند و به او نگاه می کند.

مهدی رویا فیلم نامه ات تموم شد؟

رویا واسه چی می پرسی مهدی؟

مهدی خواهر جون می دونی که من به خوندن نوشته هات علاقه دارم.

رویا صفحه آخر رو دارم می نویسم.

مهدی [با خوشحالی] پس داره تموم میشه؟

رویا آره.

مهدی بعدا بده بخونمش.

رویا باشه.

مهدی اتاق آخر رو توی فیلم نامه ات چی گذاشتی؟

رویا [با لبخند] همین اتاق که توش هستیم!

مهدی [با تعجب] اینجا؟

رویا آره.

مهدی که این طور.

رویا البته فیلم به اتاق ما هم تموم نمیشه.

مهدی [با تعجب] چطور؟

رویا چون یه عده از تماشاگران فیلمی که ما رو می بینن بعدا توی اتاق خودشون فیلم نامه منو می خونن. واسه هر کدومشون اتاق آخر با دیگری فرق می کنه.

سالن سینما. ادامه

یک نفر که کنار در خروجی سینما ایستاده به تماشاگران موقع خروج از سینما کاغذهایی می دهد.

یکی از تماشاگران فیلم [خطاب به دوستش که کاغذی از متصدی سینما گرفته]

روی این کاغذ چی نوشته؟

دوستش نوشته روی کاغذ را می خواند.

دوستش نوشته: اتاق آخر بعد از این فیلم است. اتاق آخر را خودتان پیدا کنید!